

# فرانديت بر سوره مبارک واقعه

## بسم الله الرحمن الرحيم

إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ ﴿١﴾ لَيْسَ لَوْقَعَتَهَا كَاذِبَةٌ ﴿٢﴾ خَافِضَةٌ رَّافِعَةٌ ﴿٣﴾ إِذَا رُجَّتِ الْأَرْضُ رَجًا ﴿٤﴾ وَبُسَّتِ الْجِبَالُ  
 بَسًّا ﴿٥﴾ فَكَانَتْ هَبَاءً مُنْبَثًا ﴿٦﴾ وَكُنْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً ﴿٧﴾ فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ ﴿٨﴾  
 وَأَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ ﴿٩﴾ وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ ﴿١٠﴾ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ ﴿١١﴾ فِي جَنَّتِ  
 النَّعِيمِ ﴿١٢﴾ ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأُولَىٰ ﴿١٣﴾ وَقَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ ﴿١٤﴾ عَلَىٰ سُرُرٍ مَّوْضُونَةٍ ﴿١٥﴾ مُتَّكِنِينَ عَلَيْهَا  
 مُتَقَابِلِينَ ﴿١٦﴾ يُطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُّخَلَّدُونَ ﴿١٧﴾ بِأَكْوَابٍ وَأَبَارِيقَ وَكَأْسٍ مِنْ مَعِينٍ ﴿١٨﴾ لَا يُصَدَّعُونَ عَنْهَا  
 وَلَا يُنْزِفُونَ ﴿١٩﴾ وَفَاكِهَةٍ مِمَّا يَتَخَيَّرُونَ ﴿٢٠﴾ وَلَحْمٍ طَيِّبٍ مِمَّا يَشْتَهُونَ ﴿٢١﴾ وَحُورٍ عِينٍ ﴿٢٢﴾ كَأَمْثَالِ اللُّؤْلُؤِ  
 الْمَكْنُونِ ﴿٢٣﴾ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٢٤﴾ لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا تَأْثِيمًا ﴿٢٥﴾ إِلَّا قِيلًا سَلَامًا سَلَامًا ﴿٢٦﴾  
 وَأَصْحَابُ الْيَمِينِ مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ ﴿٢٧﴾ فِي سِدْرٍ مَخْضُودٍ ﴿٢٨﴾ وَطَلْحٍ مَّنضُودٍ ﴿٢٩﴾ وَظِلِّ مَمْدُودٍ ﴿٣٠﴾ وَمَاءٍ  
 مَّسْكُوبٍ ﴿٣١﴾ وَفَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ ﴿٣٢﴾ لَا مَقْطُوعَةٍ وَلَا مَمْنُوعَةٍ ﴿٣٣﴾ وَفُرُشٍ مَّرْفُوعَةٍ ﴿٣٤﴾ إِنَّا أَنْشَأْنَاهُنَّ  
 إِنْشَاءً ﴿٣٥﴾ فَجَعَلْنَاهُنَّ أَبْكَارًا ﴿٣٦﴾ غُرُبًا أَتْرَابًا ﴿٣٧﴾ لِأَصْحَابِ الْيَمِينِ ﴿٣٨﴾ ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأُولَىٰ ﴿٣٩﴾ وَثَلَاثَةٌ مِنَ  
 الْآخِرِينَ ﴿٤٠﴾ وَأَصْحَابُ الشِّمَالِ مَا أَصْحَابُ الشِّمَالِ ﴿٤١﴾ فِي سَمُومٍ وَحَمِيمٍ ﴿٤٢﴾ وَظِلِّ مَنْ يَحْمُومٍ ﴿٤٣﴾ لَا بَارِدٍ  
 وَلَا كَرِيمٍ ﴿٤٤﴾ إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُتْرَفِينَ ﴿٤٥﴾ وَكَانُوا يُصِرُّونَ عَلَى الْحِنثِ الْعَظِيمِ ﴿٤٦﴾ وَكَانُوا يَقُولُونَ أَإِذَا  
 مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ ﴿٤٧﴾ أَوْ آبَاؤُنَا الْأَوَّلُونَ ﴿٤٨﴾ قُلْ إِنَّ الْأُولَىٰ وَالْآخِرِينَ ﴿٤٩﴾  
 لَمَجْمُوعُونَ إِلَىٰ مِيقَاتِ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ ﴿٥٠﴾ ثُمَّ إِنَّكُمْ أَيْهَا الضَّالُّونَ الْمُكْذِبُونَ ﴿٥١﴾ لَأَكْلُونَ مِنْ شَجَرٍ مِنْ  
 زُقُومٍ ﴿٥٢﴾ فَمَالِئُونَ مِنْهَا الْبُطُونَ ﴿٥٣﴾ فَشَارِبُونَ عَلَيْهِ مِنَ الْحَمِيمِ ﴿٥٤﴾ فَشَارِبُونَ شُرْبَ الْهَلِيمِ ﴿٥٥﴾ هَذَا نُزْلُهُمْ  
 يَوْمَ الدِّينِ ﴿٥٦﴾ نَحْنُ خَلَقْنَاكُمْ فَلَوْلَا تُصَدِّقُونَ ﴿٥٧﴾ أَفَرَأَيْتُمْ مَا تُمْنُونَ ﴿٥٨﴾ أَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ أَمْ نَحْنُ  
 الْخَالِقُونَ ﴿٥٩﴾ نَحْنُ قَدَرْنَا بَيْنَكُمْ الْمَوْتَ وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ ﴿٦٠﴾ عَلَىٰ أَنْ نُبَدِّلَ أَمْثَالَكُمْ وَنُنشِئَكُمْ فِي  
 مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿٦١﴾ وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ النَّشْأَةَ الْأُولَىٰ فَلَوْلَا تَذَكَّرُونَ ﴿٦٢﴾ أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ ﴿٦٣﴾ أَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ  
 نَحْنُ الزَّارِعُونَ ﴿٦٤﴾ لَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَاهُ حُطًا مَا فَطَلْتُمْ تَفَكَّهُونَ ﴿٦٥﴾ إِنَّا لَمُعْرِضُونَ ﴿٦٦﴾ بَلْ نَحْنُ مُحْرِعُونَ ﴿٦٧﴾



أَفَرَأَيْتُمُ الْمَاءَ الَّذِي تَشْرَبُونَ ﴿٦٨﴾ أَأَنْتُمْ أَنْزَلْتُمُوهُ مِنَ الْمُزْنِ أَمْ نَحْنُ الْمُنزِلُونَ ﴿٦٩﴾ لَوْ نَشَاءُ جَعَلْنَاهُ أُجَاجًا فَلَوْلَا تَشْكُرُونَ ﴿٧٠﴾ أَفَرَأَيْتُمُ النَّارَ الَّتِي تُورُونَ ﴿٧١﴾ أَأَنْتُمْ أَشْأَلُكُمْ شَجَرَتَهَا أَمْ نَحْنُ الْمُنشِئُونَ ﴿٧٢﴾ نَحْنُ جَعَلْنَاهَا تَذَكِيرًا وَمَتَاعًا لِلْمُقْوِينَ ﴿٧٣﴾ فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ ﴿٧٤﴾ فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ ﴿٧٥﴾ وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ ﴿٧٦﴾ إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ ﴿٧٧﴾ فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ ﴿٧٨﴾ لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ ﴿٧٩﴾ تَنْزِيلٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٨٠﴾ أَفَبِهَذَا الْحَدِيثِ أَنْتُمْ مُدْهِنُونَ ﴿٨١﴾ وَتَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ أَنَّكُمْ تُكَذِّبُونَ ﴿٨٢﴾ فَلَوْلَا إِذَا بَلَغَتِ الْحُلُقُومَ ﴿٨٣﴾ وَأَنْتُمْ حِينِيذٍ تَنْظُرُونَ ﴿٨٤﴾ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ وَلَكِنْ لَا تُبْصِرُونَ ﴿٨٥﴾ فَلَوْلَا إِنْ كُنْتُمْ غَيْرَ مَدِينِينَ ﴿٨٦﴾ تَرْجِعُونَهَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٨٧﴾ فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ ﴿٨٨﴾ فَرَوْحٌ وَرَيْحَانٌ وَجَنَّتْ نَعِيمٌ ﴿٨٩﴾ وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ ﴿٩٠﴾ فَسَلَامٌ لَّكَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ ﴿٩١﴾ وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُكَذِّبِينَ ﴿٩٢﴾ الضَّالِّينَ ﴿٩٣﴾ فَنَزَّلُ مِنَ حَمِيمٍ ﴿٩٤﴾ وَتَصْلِيَةٌ جَهِيمٍ ﴿٩٥﴾ إِنَّ هَذَا لَهُو حَقُّ الْيَقِينِ ﴿٩٦﴾ فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ ﴿٩٦﴾

### • بخش اول: معانی لغات

إِذَا: زمانی که.

وَقَعَتْ: وقوع یافت.

وَاقِعَةٌ: اتفاق، رُخداد.

كَادِبَةٌ: دروغ، خلاف گوئی.

خَافِضَةٌ: پایین آورنده، خوار کننده.

رَافِعَةٌ: بالا برنده، سرفراز کننده.

رُجَّتْ (مصدر: رَجَّ): لرزانده شد.

بُسَّتْ (مصدر: بَسَّ): متلاشی و کوبیده شد.

جِبَالٌ (جمع جَبَل): کوهها.

كَانَتْ: شد، گردید.

هَبَاءٌ مُنَبِّئًا (بَثَّ): غبار پراکنده شده.

كُنْتُمْ: شدید.

أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً: دسته‌های سه‌گانه.

أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ (يَمَن): اهل میمت، سعادت و خوشی.

أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ (شَوْم): نگون‌بختان، اهل شومی.

السَّابِقُونَ (سَبَقَ): پیشگامان.

نَعِيمٍ: پر ناز و نعمت.

ثُلَّةٌ: جمعیت کثیر.

الأُولَئِن: پیشینیان.

الآخِرِينَ: آیندگان، متأخران.

سُرُرٌ (جمع سریر): تخت‌ها.

مَوْضُوعَةٌ (وَضَن): به گوهرها بافته، جواهرنشان، زربفت.

مُتَّكِنِينَ (وَكَأ): تکیه‌زدگان.

مُتَّقَابِلِينَ: در حالی که روبروی هم هستند.

يَطُوفُ عَلَيْهِمْ: برگردشان می‌گردد.

وِلْدَانٌ (جمع وُلْد): کودکان، خادمان نوجوان.

مُحَلِّدٌ: ماندگار (همیشه جوان).

أَكْوَابٌ (جمع كُوب): تُنگ‌ها، جام‌ها.

أَبَارِيقٌ (جمع إِبْرِيق): کوزه‌های دسته‌دار.

كَأْسٌ: جام.

مَعِينٌ: باده‌ای روان.

لَا يُصَدِّعُونَ (صَدَع): سرگیجه نمی‌گیرند، دچار سردرد نمی‌گردند.

لَا يَنْزِفُونَ (نَزَف): مست و بی شعور نمی‌شوند، عقل از دست

نمی‌دهند.

فَاكِهَةٌ: میوه.

مِمَّا (= مِنْ مَا): از آنچه.



يَتَخَيَّرُونَ (خَيْر): اختيار می کنند.

لَحْمٍ طَيْرٍ: گوشت پرنده.

يَسْتَهْوُونَ (شَهْوَة): میل دارند، دلخواهشان است.

حُورٌ عَيْنٌ: حوریان درشت چشم.

الْلُّؤْلُؤُ الْمَكْنُونُ: مروارید در میان صدف.

تَأْتِيْمٌ (اِثْمٌ): نسبت دادن گناه، بد گفتن.

قِيلَ: سخن، گفتار.

أَصْحَابُ الْيَمِينِ: آنان که نامه عمل به دست راست دریافت کنند

سِدْرٍ مَّخْضُودٍ: درخت بی خار سدر.

طَلْحٌ: درخت سبز خوشرنگ و خوشبو.

مَنْضُودٌ: متراکم، درختی که میوه هایش رویهم انباشته.

ظِلٌّ مَمْدُودٌ: سایه ای کشیده و طولانی، مداوم.

مَاءٍ مَسْكُوبٍ: آب ریزان، آبشار.

لَا مَقْطُوعَةٌ: ناگسستگی.

لَا مَمْنُوعَةٌ: بلا مانع، در اختیار.

فُرُشٌ (جَمْعُ فِرَاشٍ): بسترها (کنایه از همسران است).

مَرْفُوعَةٌ: والا، بلند و بالا.

أَنْشَأْنَاهُنَّ إِنْشَاءً: آنان (حوریان) را به گونه خاصی آفریدیم.

جَعَلْنَا: قرار دادیم.

أَبْكَارٌ (جَمْعُ بَكْرٍ): دوشیزگان.

عُرْبٌ (جَمْعُ عَرُوبٍ): زنان دوشیزه.

أَتْرَابٌ (جَمْعُ تَرْبٍ): زنان هم سنخ با شوهران.

أَصْحَابُ الشَّمَالِ: تیره بختان، آنها که نامه عمل به دست چپ دریافت کنند.

سَمُومٌ: شعله آتش که در پوست بدن نفوذ می کند، باد سوزان.

حَمِيمٌ: آب جوشان.

يَحْمُومٌ: دود سیاه غلیظ.

بَارِدٌ: سرد و خنک.

گَرِيمٌ: خوش و آرام بخش.

مُتَرَفِّينَ (تَرْفٍ): خوشگذرانان، مرفهین.

كَانُوا يُصْرُونَ (صَرْ): پافشاری می کردند.

حِثٌّ: گناه بزرگ.

إِذَا: آیا وقتی که.

مِتْنَا: مردیم.

كُنَّا تُرَابًا: خاک شدیم.

عِظَامٌ (جَمْعُ عَظِيمٍ): استخوان ها.

إِنَّا: آیا واقعاً ما.

مَبْعُوثُونَ: برانگیختگان.

مَجْمُوعُونَ: گردآوری شدگان.

مِيقَاتٌ (وَقْتٌ): زمان وعده، مکان وعده.

ضَالُّونٌ: گمراهان.

أَكْلُونَ (أَكَلَ): خورندگان.

مَالِثُونَ (مَلَأَ): پرکنندگان.

بُطُونٌ (جَمْعُ بَطْنٍ): شکم ها.

شَارِبُونَ: نوشندگان.

شُرَبَ الْهَيْمِ: مانند نوشیدن شتران تشنه.

هَيْمٌ (جَمْعُ أَهْيَمٍ وَ هَيْمَاءٍ): شتران مبتلا به مرض تشنگی که در آن حیوان از شدت عطش آب می خورد، ولی رفع عطش نمی شود، لذا هم چنان می نوشد تا بمیرد.

نُزْلٌ: پذیرایی.

نَحْنُ خَلَقْنَا: ما آفریدیم.

فَلَوْلَا تُصَدِّقُونَ: پس چرا تصدیق نمی کنید؟

أَفَرَأَيْتُمْ: پس آیا دیدید؟

مَا تُمْنُونَ: آن نطفه را که می کارید، آن چه به رحم می ریزید.

تَخْلُقُونَ: می آفرینید.

أَم: یا این که.

قَدَرْنَا: مقدر کردیم.

مَسْبُوقِينَ (سَبَقَ): سبقت گرفته شدگان، کسانی که از آنها سبقت گرفته می شود و عقب می مانند.

عَلَى أَنْ نُبَدِّلَ: نسبت به این که جایگزین کنیم.

نُنشِئُ (نَشَأَ): پدید آوریم.

فِي مَا لَا تَعْلَمُونَ: در حالتی که شما آن را نمی دانید.

النَّشْأَةُ الْأُولَى: آفرینش و ایجاد نخستین.

فَلَوْلَا تَذَكَّرُونَ: پس چرا متذکر نمی شوید؟

مَا تَحَرُّتُونَ (حَرَثَ): آن چه را کشت می کنید.

تَزْرَعُونَ (زَرَعَ): می رویانید.

الزَّارِعُونَ: رویانندگان.

لَوْ نَشَاءُ: اگر می خواستیم.

حُطَام: خاشاک.

أَجَاج: تلخ، بسیار شور.

تَفَكُّهُ: غصه خوردن، پشیمان شدن.

تُورُون (وری): روشن می‌کنید، بر می‌افروزید.

فَطَلْتُمْ تَفَكَّهُونَ: پس شما در غم و غصه می‌افتید و آن را

مُنشِئُون: پدید آورندگان.

ابراز می‌کنید.

تَذَكِرَة: یادآوری.

مُعْرَمُون (غرم): غرامت دیدگان، زیان دیدگان.

مُقَوِّين (قوی): کسانی که دنبال قوت (زندگی انسانی) هستند.

تَشْرِبُون: می‌نوشید.

سَبَّح: تسبیح بگو.

أَنْزَلْتُمُوهُ: فرو فرستادید آن را.

لَا أُقْسِمُ: سوگند نمی‌خورم.

مُنزِلُون: نازل‌کنندگان، فرستندگان.

مَوَاقِع (جمع مَوْع): جایگاه‌ها.

مُزَن: ابر باران‌زا.

لَوْ تَعَلَّمُون: اگر می‌دانستید.

### • بخش دوم: ترجمه پیوسته و توضیح مختصر آیات

إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ ۚ لَيْسَ لَوْقَعَتِهَا كَاذِبَةٌ ۖ خَافِضَةٌ رَّافِعَةٌ ۚ

ترجمه پیوسته: وقتی که واقعه واقع شد، در آن موقع (معلوم می‌شود که) در وقوع این حادثه هیچ دروغ و خلاف گویی نیست؛ آن حادثه‌های که نظام کنونی دنیا را زیر و رو می‌کند.

توضیحات: به نظر می‌رسد، «لَيْسَ لَوْقَعَتِهَا كَاذِبَةٌ» همان جواب شرط اول است، و اینکه «فاء» ندارد جزء ضرورت‌های ادبی نیست. شرط اینگونه است: «وقتی که واقعه واقع شد -همان چیزی که همه شما آن را دروغ می‌پندارید- در آن موقع معلوم می‌شود که دروغ نیست». آیه (۳) در دامنه «وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ» است، یعنی آن واقعه وقتی که واقع می‌شود، همه چیز را زیر و رو می‌کند، و جایگاه خیلی از کسانی که امروز بالا هستند، به پایین خواهد آمد؛ و خیلی‌ها هم که امروز از نظر جایگاه، پایین قرار دارند، دارای جایگاه بالایی خواهند بود: به هر حال نظام ارزشی کنونی به هم خواهد خورد. به عبارتی قرآن به افرادی که وجود آخرت را انکار می‌کنند، می‌فرماید که ای منکران قیامت گویا شما فقط یک راه برای احراز صدق قیامت دارید، و آن هم این است که قیامت واقع شود.

إِذَا رُجَّتِ الْأَرْضُ رَجًا ۖ وَبُسَّتِ الْجِبَالُ بَسًّا ۖ فَكَانَتْ هَبَاءً مُنْبَثًّا ۖ وَكُنْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً ۖ

ترجمه پیوسته: آن وقتی که زمین لرزید، و کوهها کنده شدند تا جایی که غبار پراکنده گردیدند و شما سه گروه شدید...

توضیحات: در این دسته شرطی که وجود دارد، عطف به شرط اول نیست، بلکه شروع یک شرط جدید است، هر چند که شرط جدید با شرط اول ارتباط دارد.

این جملات همه در محدوده شرط هستند و به هم عطف شده‌اند. همه این عبارات به محل شرط عطف می‌شوند یعنی «إِذَا» سر «بُسَّت»، «كَانَتْ» و «كُنْتُمْ» هم می‌آید. معنای این شرط چنین است: آن وقتی که زمین لرزید، و کوهها کنده شدند تا جایی که غبار پراکنده گردیدند و شما سه گروه شدید آنگاه... زمین می‌لرزد که کوهها کنده شوند، کوهها که کنده شد، آنقدر

در هم کوبیده می‌شود تا جایی که غبار پراکنده شود و زمین آماده حشر می‌گردد و شما هم در این محشر عظیم سه گروه می‌شوید. توجه کردیم که علت اینکه یکی با «واو» و یکی با «فاء» عطف شده است نیز، در این معنا مشخص گردید.

ممکن است گفته شود آیه (۷) از (۶) جدا است، ولی این دو آیه به هم ربط دارند، بنا به این تعبیر که: «هنگامی که کوهها کنده و متلاشی شوند، پس مانند غبار گردند، و همین طور شما هم ازواج سه گانه‌ای باشید... چنان و چنین می‌شود». این آیات قبل از بررسی وضعیت «أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ» و «أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ» و «السَّابِقُونَ» شرایطی را طراحی می‌کند: آیات (۴-۶) در واقع شرط مربوط به نظام کیهانی است و یک شرط دیگری هم دارد: «وَكُنْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً» این دو نوع شرط با همدیگر زمینه‌ای را فراهم می‌کند که انسانها در سه رتبه دسته‌بندی شوند.

فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ (۸) وَأَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ (۹) وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ (۱۰)

ترجمه پیوسته: آن وقتی که این سه اتفاق افتاد، پس کسانی که طرف یمن و برکت و خیر و خوبی‌اند چه موقعیتی دارند! و کسانی که اهل جانب شومی و بدی و بدبختی و حقارت هستند، چه موقعیتی دارند! و پیشی‌گیرندگان هم که همان پیش‌تازان واقعی‌اند.

توضیحات: این سه جمله که با «فاء» نیز آغاز شده است در دامنه جواب شرط است. قرآن با بیان شرطهای پیش‌گفته، انسان را منتظر می‌کند و بعد با سه جمله کلی در مقام جواب شرط، از جایگاه «أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ» و «أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ» و «السَّابِقُونَ» صحبت می‌کند. با این توضیح که در اینجا اشرافی وجود دارد، اینکه زمین می‌لرزد و کوهها متلاشی می‌شوند در حدی که غبار می‌شوند و انسانها سه گروه می‌شوند. ولی هنوز ماهیت این سه گروه شکل گرفته راه، مردم نمی‌دانند و این سه مجموعه کلی که در میان آدمیان در صحرای محشر درست شده است، برای آنها پر از ابهام است. خدا به این شرط جواب می‌دهد و ماهیت گروه‌ها را مشخص می‌کند و ابهامی را که نسبت به «ازواج ثلثه» وجود دارد، معلوم می‌کند. در اینجا به هر کدام از این دسته‌ها با بیان اجمالی اشاره می‌کند و تفصیلش را به بعد موکول می‌نماید.

یک احتمال وجود دارد که «كَانَتْ» جواب شرط گرفته شود، ولی باید توجه داشت همان طور که «فاء» - که برسر این جمله آمده - می‌تواند جواب شرط باشد، همان طور هم می‌تواند عطف باشد. یعنی «كَانَتْ هَبَاءً مُنْبَثًّا» مرحله بعد از کنده شدن است و جواب شرط نیست. نکته دیگر آنکه بار مفهومی این جمله برای جواب شرط بودن کم است.

ممکن است سؤال شود وقتی شرط و جزا به گونه‌ای باشد که ارائه شد، معنا کامل نمی‌شود، چون نتیجه چنین خواهد بود: «وقتی که زمین بلرزد، پس اصحاب میمنه»، و این معنای کاملی ندارد؟

در پاسخ به این سؤال باید به دو نکته اشاره نمود: اولاً: باید دقت کرد که جواب شرط «پس اصحاب میمنه» نیست، بلکه در جواب شرط سه جمله داریم: «فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ» و «وَأَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ» و «وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ» که همه آنها بصورت مبتدا و خبرند.

ثانیاً: این نحوه ادبیات و ویژگی تعبیر قرآنی است. قرآن چه در قسم و جواب و چه در شرط و جزا خودش را در ساختارهای موجود متعارف محدود نکرده است، بلکه سه بعدی عمل کرده است، به این معنا که گزارش گونه خبر نداده است، به این صورت که وقتی زمین لرزد و کوهها کنده شد و غبار شد، و شما سه دسته شدید مردم سه دسته هستند: «اصحاب میمنه و



اصحاب مشئمه و سابقون؛ بلکه به جایی اینکه گزارش بدهد، انسانها را به صحنه قیامت می‌برد و یک ابهام انتظار گونه در انسان در مورد اصناف سه‌گانه ایجاد می‌کند. خدا در اینجا برای مثال موقعیت اصحاب شمال را در قیامت به تصویر می‌کشد و انسان را به صحنه قیامت برده و با او صحبت می‌کند. این سخنرانی کسی است که در صحنه قیامت صحبت می‌کند و این سخنرانی در دنیا نیست.

أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ ﴿١٣﴾ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ ﴿١٤﴾ ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأُولَئِينَ ﴿١٥﴾ وَقَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ ﴿١٦﴾

ترجمه پیوسته: آنان مقربان درگاه خدایند، که در بهشت‌های پر نعمت جای خواهند داشت. آنها گروهی انبوه از امت‌های پیامبران پیشین اند و گروهی اندک از امت اسلام، این آخرین امت.

توضیحات: کلمه «أُولَئِكَ» به سابقون در آیه قبل اشاره دارد. یعنی هر یک نفر از این مقربین در یک جنت نعیم خواهد بود، در نتیجه همه آنان در جنت‌های نعیم هستند.

دو آیه (۱۳) و (۱۴) و ارتباطشان را از دو نظر می‌توان بررسی کرد: یکی اینکه واقعا گروه انبوهی از مقربون، در میان اقوام گذشته هستند، و کمی در اقوام آخرین هستند. دو اینکه این انبوهی و کمی به معنای نسبت باشد. به این معنا که اگر در زمان گذشته از هر ۱۰۰ نفر ۵ نفر مقرب وجود داشت، الان از هر ۵۰۰ نفر ۵ نفر مقرب وجود دارد، ولی به لحاظ افزایش جمعیتی که اتفاق افتاده است، مقربان الان از مقربان زمان گذشته کمتر نیست. ما نسبت به رد یا قبول این نظریات نظری نداریم.

عَلَى سُرُرٍ مَوْضُونَةٍ ﴿١٧﴾ مُتَّكِبِينَ عَلَيْهَا مُتَّقَابِلِينَ ﴿١٨﴾

ترجمه پیوسته: مقربان درگاه خدا آنان بر تخت‌هایی بافته شده قرار دارند و روبه‌روی یکدیگر با کمال الفت بر آنها تکیه زده‌اند. توضیحات: معنای این دو آیه در کنار هم چنین است: همان مقربان -مذکور در آیات قبل- در بهشت پر نعمت بر تخت‌هایی که در کنار هم چیده شده مستقر شده‌اند و در حال تکیه به آن تختها، رو در روی هم هستند. و این همچنین کنایه از نهایت درجه انس و حسن معاشرت و صفای باطن ایشانست، می‌خواهد بفرماید: مقربین به پشت سر یکدیگر نظر نمی‌کنند، و پشت سر آنان عیب‌گویی ندارند، غیبت نمی‌کنند، بلکه هر چه دارند رو به روی هم می‌گویند.

يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُّخَلَّدُونَ ﴿١٩﴾ بِأَكْوَابٍ وَأَبَارِيقٍ وَكَأْسٍ مِّن مَّعِينٍ ﴿٢٠﴾ لَا يُصَدَّعُونَ عَنْهَا وَلَا يُنْزِفُونَ ﴿٢١﴾ وَفَاكِهَةٍ مِّمَّا يَتَخَيَّرُونَ ﴿٢٢﴾ وَلَحْمِ طَيْرٍ مِّمَّا يَشْتَهُونَ ﴿٢٣﴾ وَحُورٌ عِينٌ ﴿٢٤﴾ كَأَمْثَالِ اللُّؤْلُؤِ الْمَكْنُونِ ﴿٢٥﴾

ترجمه پیوسته: در آنجا پسرانی همواره نوجوان و شاداب، با جام‌هایی از نوشیدنی‌ها، و با آبریزها و با جامی لبریز از باده زلال و روان -باده‌ای که نه از نوشیدن آن سردرد گیرند و نه از آن مست و بی‌خرد شوند- به خدمت بر گردشان می‌گردند؛ همچنین با هر گونه میوه که مقربان برگزینند، و با هر گوشت پرنده‌ای که بدان رغبت کنند. حوریانی که چشمانی سیاه و درشت دارند هم در حال حول مقربان طواف و گردش می‌کنند، حوریانی همچون مروارید نهفته در صدف، درخشان و دور از دست.

توضیحات: این آیات درباره نعمات بهشتی برای مقربین توضیح می‌دهد. آیه (۱۸) به آیه (۱۷) متعلق است و همه آیات (۱۹) - (۲۱) عطف به آیه (۱۸) هستند. بهترین جایی که آیه ۲۳ می‌تواند به آن عطف شود نیز، همان آیه (۱۷) است، به این معنا که

هم ولدان دور آنها می‌چرخند و هم حور عین دور آنها می‌چرخند. کلمه‌ی «فَاكِهَةٌ» در آیه (۲۰) و «لَحْمٍ طَيْرٍ» عطف است بر کلمه‌ی «أَكْوَابٍ» در آیه (۱۸).

این آیات اینگونه درباره نعمات بهشتی برای مقربین توضیح می‌دهد: دور آنها نوجوانانی همواره نوجوان می‌چرخند، برخی‌ها گفته‌اند این ولدان پسر هستند، ولی این ولدان هم دختر و پسر را شامل می‌شود. با قدحها و کوزه‌ها و کاسه‌ها و جامه‌هایی از شراب طهور بهشتی. شرابی که از خوردن آن سردرد نمی‌گیرند و مست نمی‌شوند. آن عوارضی که شراب دنیا دارد، شراب بهشت ندارد، اگر کسی شراب دنیا را بخورد از خود بی‌خود می‌شود و عقل او زایل می‌شود، و به درجه حیوانیت سقوط می‌کند؛ ولی شراب بهشت، این مشکلات را ندارد. در ادامه مطلب اینطور می‌فرماید که پسران بهشتی پیرامون مقربین در آمد و شدند، یکی میوه می‌آورد هر میوه‌ای که خود او اختیار کرده باشد، و از گوشت پرنده از هر نوع که اشتها داشته باشند؛ و همینطور حوریان بهشتی که چشمهای زیبایی دارند، به دور آنها می‌چرخند، مانند مرواریدهای پنهان. اگر دقت کنیم خواهیم دید وقتی که می‌خواهد ارزش حوریان را نشان بدهد، آنها را مخفی و پنهان معرفی می‌کند.

### جَزَاءٌ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٢٤﴾

ترجمه پیوسته: این نعمت‌ها را به آنها ارزانی می‌داریم تا سزایی باشد برای کارهای پسندیده‌ای که می‌کردند.

توضیحات: این آیه شریفه قیدی است برای همه مطالب قبل، و کلمه «جَزَاءٌ» مفعول له و بیانگر علت است. یعنی همه آنچه که با اهل بهشت کردیم برای این بود که پاداشی باشد به خاطر آنچه که انجام می‌دادند.

### لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا تَأْتِيهَا إِلَّا قِيلًا سَلَامًا سَلَامًا ﴿٢٦﴾

ترجمه پیوسته: در آن جا نه سخن بیهوده‌ای می‌شنوند و نه سخنانی که نسبت گناه دارد. آنان جز سلام که در میان‌شان رایج است سخنی نمی‌شنوند.

توضیحات: آیه (۲۶) نیز استثنایی است منقطع از لغو و تائیم یعنی هر چه که در آنجا می‌شنوند، قول سلام است. در آنجا هیچ لغوی نمی‌شنوند و نیز سخنانی که نسبت گناه دارد را هم نمی‌شنوند، هر چه که در آنجا می‌شنوند، قول سلام است.

«يَسْمَعُونَ» درجه‌اعلای «لایبصرون» است، یعنی در بهشت نه تنها سخنان لغو را نمی‌بینند، بلکه آنها را حتی نمی‌شنوند، یعنی درجه مقربون آنقدر از لغویات دور شده است که از هیچ زشتی و آلودگی در آنجا خبری نیست، و این نهایت ناب بودن مقربون را می‌رساند.

وَأَصْحَابُ الْيَمِينِ مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ ﴿٢٧﴾ فِي سِدْرٍ مَّخْضُودٍ ﴿٢٨﴾ وَطَلْحٍ مَّنضُودٍ ﴿٢٩﴾ وَظِلِّ مَمْدُودٍ ﴿٣٠﴾ وَمَاءٍ مَّسْكُوبٍ ﴿٣١﴾  
وَفَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ ﴿٣٢﴾ لَا مَقْطُوعَةٍ وَلَا مَمْنُوعَةٍ ﴿٣٣﴾ وَفُرُشٍ مَّرْفُوعَةٍ ﴿٣٤﴾ إِنَّا أَنشَأْنَاهُنَّ إِنشَاءً ﴿٣٥﴾ فَجَعَلْنَاهُنَّ أَبْكَارًا ﴿٣٦﴾  
عُرُبًا أَتْرَابًا ﴿٣٧﴾ لِأَصْحَابِ الْيَمِينِ ﴿٣٨﴾ ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأُولَىٰ ﴿٣٩﴾ وَثَلَاثَةٌ مِنَ الْآخِرِينَ ﴿٤٠﴾

ترجمه پیوسته: و اصحاب یمین و خجستگان چه اصحاب یمین و خجستگانی! اینان در سایه درخت سدر بی‌خار قرار دارند، و در سایه درختی که پر برگ است و سایه ممتد و طولانی دارد و در کنار آبشارها و میوه‌های فراوان، (در شرایطی که قطع کننده و منع کننده‌ای برای این نعمات هم در کار نیست. و همسران آنها جایگاه بلندی دارند. این ما هستیم که آنها را ایجاد



کرده‌ایم، ایجاد کردنی خاص! این ایجاد آن بود که آنها را بکر و دوشیزه قرار دادیم. دخترانی که هم سنخ با اصحاب یمین هستند؛ این همه نعمت، برای اصحاب یمین است، که گروهی از امتهای نخستینند و گروهی از امتهای آخرین.

**توضیحات:** از این آیه تفصیل حال اصحاب میمنه - که قبلاً ذکر فرمود- شروع می‌شود؛ و اگر به جای تعبیر به « أَصْحَابُ الْمِیْمَنَةِ » تعبیر کرد به « أَصْحَابُ الْیَمِینِ »، برای این بود که بفهماند هر دو تعبیر درباره یک گروه است، و آن یک گروه کسانی هستند که نامه اعمالشان به دست راستشان داده می‌شود. آیات (۲۸-۳۲) و همچنین آیه (۳۴) همگی به آیه (۲۸) عطف هستند و متعلق «فی» در این آیه می‌باشند.

وَأَصْحَابُ الشِّمَالِ مَا أَصْحَابُ الشِّمَالِ (۴۱) فِي سُمُومٍ وَحَمِيمٍ (۴۲) وَظِلٍّ مِّنْ يَحْمُومٍ (۴۳) لَا بَارِدٍ وَلَا كَرِيمٍ (۴۴)

**ترجمه پیوسته:** و اما اصحاب دست چپ، همان نامبارکان تیره بخت، و چه اصحاب شمالی! آنان در میان حرارتی سوزان و آبی بس داغ و جوشان به سر می‌برند و در سایه‌ای از توده متراکم آتش و خاکستر، سایه‌ای که نه خنک است و نه خوش و آرام‌بخش.

**توضیحات:** اگر اصحاب مشتمه در آیات قبل (آیه ۹) را در این آیات اصحاب شمال خواند، برای اشاره به این بود که اصحاب مشتمه در قیامت نامه‌های اعمالشان به دست چپشان داده می‌شود، هم چنان که نظیرش در اصحاب یمین گذشت.

ظاهراً دو کلمه «لَا بَارِدٍ وَلَا كَرِيمٍ» دو صفت برای «ظِلٌّ» است نه برای «يَحْمُومٍ»، چون ظل است که از آن انتظار برودت می‌رود، و مردم بدان جهت خود را به طرف سایه می‌کشاند که خنک شوند و استراحتی کنند، و هرگز از دود انتظار برودت ندارند، تا بفرماید: «یحمومی که نه خنک است و نه کریم».

خدا به همین مقدار از عذابهای آنها بسنده می‌کند، چون این مقدار و بعلاوه، نداشتن آن وضعیتی که «سابقون» و «اصحاب یمین» داشتند، اوج عذاب و اوج بدبختی است.

إِنَّهُمْ كَانُوا أَقْبَلَ ذَلِكَ مُتْرَفِينَ (۴۵) وَكَانُوا يُصْرُونَ عَلَى الْحِنْثِ الْعَظِيمِ (۴۶) وَكَانُوا يَقُولُونَ أَإِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ (۴۷) أَوْ آبَاؤُنَا الْأَوَّلُونَ (۴۸)

**ترجمه پیوسته:** این بدان سبب است که آنان پیش از این در دنیا، در اثر نعمت‌های خدا سرمست شده و بخشنده نعمت را از یاد برده بودند و بر شکستن آن پیمان بزرگ اصرار می‌ورزیدند و بندگی او را گردن نمی‌نهادند و می‌گفتند: آیا چون مردیم و خاک گشتیم و چند استخوانی [پوسیده] شدیم، آیا به راستی دوباره برانگیخته می‌شویم؟! و آیا پدران نخستین ما هم که به کلی نابود گشته‌اند، آنها هم برانگیخته می‌شوند؟!

**توضیحات:** آیات (۴۵-۴۸) علت استقرار اصحاب شمال در عذاب را بیان می‌کند، و کلمه « ذَلِكَ » به همان عذاب آخرتی اشاره می‌کند که قبلاً ذکر کرده بود. در مورد آیه (۴۶) شاید از سیاق استفاده بشود که اصرار بر حنث عظیم عبارت است از اینکه آنها استکبار از پرستش و بندگی پروردگار خود دارند، عبادتی که بر حسب فطرت بر آن پیمان بسته بودند.



## قُلْ إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ (٤٦) لَمَجْمُوعُونَ إِلَىٰ مِيقَاتِ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ (٥٠)

ترجمه پیوسته: به آن مترفین بگو: قطعاً مردم نخستین و آیندگان، برای موعدی معین که نزد خدا روزی معلوم است، گردآوری خواهند شد.

توضیحات: در این آیه خدای تعالی به رسول گرامی خود دستور می‌دهد از استبعاد آنان نسبت به معاد پاسخ داده، آن را تثبیت کند.

## ثُمَّ إِنِّي أَنَا أَنَا الضَّالُّونَ الْمُكَذِّبُونَ (٥١) لَا كِلُونَ مِن شَجَرٍ مِّن زُقُومٍ (٥٢) فَمَالِؤُونَ مِنْهَا الْبُطُونَ (٥٣)

ترجمه پیوسته: پس شما ای کسانی که راه حق را گم کرده اید و آن را دروغ می‌انگارید، قطعاً از درخت زقوم خواهید خورد و شکم هایتان را از آن پر خواهید کرد.

توضیحات: این آیات تتمه کلامی است که گفتیم رسول خدا ﷺ مأمور بوده با منکرین معاد در میان بگذارد، و در این آیات از مآل کار آنان در روز قیامت و وضعی که آن روز دارند، و طعام و شرابی که دارند خبر می‌دهد.

این دو آیه می‌فهماند که این گروه، کسانی هستند که در دنیا می‌خورند و شکم پر می‌کنند و این آیات - که بیان جزای آنهاست - تناسب جرم و جزا را نشان می‌دهد. در این دنیا که شما همواره شکمتان را پر می‌کنید، در آن دنیا هم شکم خود را پر می‌کنید، اما در آن دنیا از درخت زقوم شکمتان را پر می‌کنید.

اگر آنان را به خطاب ضالین و مکذبین مخاطب کرد، برای این بود که به علت شقاوت و ملاک خسرانشان در روز قیامت اشاره کرده باشد، و آن ملاک این است که: ایشان از طریق حق گمراه بودند، و این گمراهی در اثر استمراری که در تکذیب و اصراری که بر حنث داشتند در دل‌هایشان رسوخ کرده، و اگر تنها گمراه بودند و دیگر تکذیب نمی‌داشتند، امید آن می‌رفت که نجات یابند، و هلاک نگردند اما دردشان تنها گمراهی نبود.

## فَشَارِبُونَ عَلَيْهِ مِنَ الْحَمِيمِ (٥٤) فَشَارِبُونَ شُرْبَ الْهَيْمِ (٥٥)

ترجمه پیوسته: آن گاه به خاطر خوردن زقوم روی آن آب جوش خواهید نوشید؛ و آنرا چون نوشیدن شتران تشنه، می‌آشامید. توضیحات: وقتی که انسانها - چنانکه آیه (٥٣) اشاره کرد- زقوم را می‌خورند، تشنه می‌شوند لذا از آب جوشان چرکین می‌خورند. در این آیه هم مراد این است که درخت زقوم با انسانها کاری می‌کند که مانند شتر تشنه، به صورت «شُرْبِ الْهَيْمِ» از آب چرکین جوشان می‌خورند.

## هَذَا نُزُلُهُم يَوْمَ الدِّينِ (٥٦)

ترجمه پیوسته: این است آنچه در روز جزا بدان پذیرایی می‌شوند!

توضیحات: آیه شریفه کلام خدای متعالی خطاب به رسول گرامیش است؛ چون اگر این جمله نیز کلام رسول خدا ﷺ بود و خطابش به ضالین بود، باید می‌فرمود: «هذا نزلکم»، ولی می‌بینیم که فرموده: «هَذَا نُزُلُهُمْ». به هر حال منظور آن است که این مطالبی که پیرامون طعام و شراب آنان (در آیات پیش) گفتیم، پذیرایی اول از این گمراهان تکذیب‌گر است. و توجه داریم که در اینکه عذاب آماده شده آنان را پذیرایی خوانده، نوعی تهکم و طعنه زدن در کار است.



## نَحْنُ خَلَقْنَاكُمْ فَلَوْلَا تُصَدِّقُونَ ﴿٥٧﴾

ترجمه پیوسته: ای منکران رستاخیز، ماییم که شما را آفریده ایم، پس چرا سخن ما را درباره ی رستاخیز باور نمی کنید؟ (۵۷)  
ما شما را خلق کردیم، پس چرا خدا را و معاد را تصدیق نمی کنید؟

توضیحات: سیاق این آیه، سیاق گفتگو در باره قیامت و جزا است. در زمینه‌ای سخن می‌گوید که مشرکین، قیامت و جزا را انکار و تکذیب کرده بودند و با توجه به این موضوع از توالی « الْمُكذَّبُونَ » و « تُصَدِّقُونَ » و تقابل آنها می‌توان این نتیجه را گرفت که انذار ذکر شده در اول بحث، مستقل نبوده و مقدمه احتجاج است، به عبارتی با تهدید اولیه زمینه کرنش در برابر خدا بوجود می‌آید. در چنین زمینه‌ای جمله « فَلَوْلَا تُصَدِّقُونَ » تحریک و تشویق به تصدیق مسئله معاد و ترک تکذیب آن است.

همچنین به طوری که از حرف « فاء » که بر سر جمله مذکور درآمده استفاده می‌شود جمله قبلی تعلیل این جمله است، و خلاصه می‌فهماند اینکه شما را تشویق می‌کنیم به تصدیق معاد و دست برداشتن از تکذیب و انکار آن، علتش این است که ما خالق شما هستیم، لذا معنا چنین است که: فقط همین که ما شما را خلق کردیم، کافی است که خدا را تصدیق کنید، حتی وجود قیامت را هم تصدیق کنید. ما خلقتان کردیم، یعنی شما نبودید و من خلقتان کردم و من -یعنی همان کسی که شما را خلق کرده‌ام- به شما می‌گویم که نظام عالم این طور است که قیامتی در کار است و شما هم باید تصدیق کنید و هیچ دلیلی بر تکذیب شما وجود ندارد. این آیه یک استدلال مستقل است.

در این آیه و آیات بعدیش التفاتی از غیبت به خطاب بکار رفته ، چون قبلاً مردم غایب فرض شده بودند، می‌فرمود: « هَذَا نُزُلُهُمْ يَوْمَ الدِّينِ »، ولی در ابتدای آیات مورد بحث مردم مخاطب قرار گرفته‌اند، لذا روی سخن به ایشان کرده می‌فرماید: « نَحْنُ خَلَقْنَاكُمْ »، و این دگرگون کردن سیاق برای این بوده که در آیات مورد بحث بنای توبیخ آنان را داشته، و برای توبیخ، مخاطب قرار دادن مؤکدتر از غایب فرض کردن است، و گفتن اینکه « شما چنین و چنانید » مؤثرتر از گفتن « ایشان چنین و چنانند » می‌باشد.

أَفَرَأَيْتُمْ مَا تُمْنُونَ ﴿٥٨﴾ أَأَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ أَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ ﴿٥٩﴾ نَحْنُ قُدْرُنَا بَيْنَكُمْ الْمَوْتِ وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ ﴿٦٠﴾ عَلَىٰ أَنْ تُبَدِّلَ أَمْثَالَكُمْ وَنُنشِئَكُمْ فِي مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿٦١﴾ وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ النَّشْأَةَ الْأُولَىٰ فَلَوْلَا تَذَكَّرُونَ ﴿٦٢﴾

ترجمه پیوسته: آیا شما آن فرزندی که به دنیا می‌آید را نگاه کرده‌اید؟ آیا شما او را خلق می‌کنید یا ما خالق او هستیم؟ (همین ما که شما را خلق کرده‌ایم) بین شما مرگ را مقدر کرده‌ایم و کسی نمی‌تواند بر ما سبقت بگیرد بر این کار که امثال شما را جایگزین شما سازیم و شما آدمیان را در آفرینش دیگری که از آن آگاهی ندارید در آوریم. به یقین، شما آفرینش نخست را که آفرینش این جهان است شناخته‌اید، پس چرا از این رهگذر امکان تحقق جهان دیگر بلکه ضرورت آن را در نمی‌یابید؟

توضیحات: آیات (۵۸-۶۲)، تفصیل آیه (۵۷) است. در قسمت اول که فرموده بود: « نَحْنُ خَلَقْنَاكُمْ فَلَوْلَا تُصَدِّقُونَ »، در قسمت دوم، این خلقت و لزوم تصدیق مکذبان را باز کرده و تفصیل می‌دهد. در آیه (۶۲) نیز « فَلَوْلَا تَذَكَّرُونَ » در طول « فَلَوْلَا تُصَدِّقُونَ » است، یعنی پس چرا متذکر نمی‌شوید تا تصدیق کنید؟

معنای مجموعه آیات (۵۸-۶۱) این است که: به من خبر دهید در خلقت انسانها، شما پدران و مادران غیر از ریختن نطفه چه نقشی دارید؟ آیا شما آن نطفه را به صورت انسانی مثل خود در می‌آورید، یا خالق آن ماییم و تبدیلیش به صورت بشر به دست ما صورت می‌گیرد؟ در ادامه اینگونه بیان می‌کند که همان کسی که شما را خلق کرد (نَحْنُ خَلَقْنَاكُمْ) همان کسی است که در میان شما مرگ را مقدر کرد (نَحْنُ قَدَرْنَا بَيْنَكُمْ الْمَوْتَ)، و کسی نمی‌تواند بر خالق شما و کسی که مرگ را برایتان مقدر کرد سبقت بگیرد بر اینکه (عَلَى) شما را تبدیل کند و در عالم جدیدی خلقتان کند. به عبارتی خدا می‌فرماید کسی نمی‌تواند ما را در این اراده‌ای که داریم محدودمان بکند و ما را شکست بدهد؛ چراکه مرگ در بین شما براساس تقدیری از ناحیه ما مقدر شده، نه اینکه ناشی از نقصی در قدرت ما باشد به این معنا که ما نتوانیم وسیله ادامه حیات را برای شما فراهم کنیم؛ و یا اینکه اسباب ویرانگر و مرگ‌ومیرآور بر اراده ما غالب شده و ما را در حفظ حیات شما عاجز کرده باشد، نخیر! بلکه خود ما، شما را بر این اساس آفریدیم که پس از اجلی معین بمیرید. چون خلقت ما بر اساس تبدیل اُمثال است یعنی طبقه‌ای بمیرند و جا برای طبقه‌ای دیگر باز کنند، اسلاف را بمیرانیم و اخلاف را به جای آنان بگذاریم، و نیز بر این اساس است که بعد از مردن شما خلقتی دیگر ورای خلقت ناپایدار دنیوی به شما بدهیم.

در ادامه در آیه (۶۲) چنین بیان می‌کند که در علم به حیات دنیا و مرگ برهانی است براینکه معاد امکان وقوع دارد. به عبارتی وقتی نشئه اول معلوم شماسست، پس چرا متذکر نمی‌شوید و قیامت و آخرت را تصدیق نمی‌کنید؟ به عبارتی پیام این آیات -که تفصیل خلق انسان توسط خداوند است- این است که ای مترفینی که پیمان بندگی را می‌شکنید، و تکذیب قیامت می‌کنید! آیا در به دنیا آمدن و مردن، شما خودتان کارهای بودید؟ پس چرا متذکر نمی‌شوید تا تصدیق کنید؟

متن برهانی که در آیه (۶۲) مستتر است بدین شرح است: از نظام حیرت‌انگیز عالم دنیا این معنا به طور یقین به دست می‌آید که لغو و باطلی در عالم هستی نیست، و قطعاً برای این نشئه فانی، غایت و هدفی باقی و پایدار وجود دارد. همچنین از ضروریات نظام دنیا این است که می‌بینیم هر نوعی از موجودات به سوی سعادت مخصوص نوع خودش هدایت شده است، و لذا انسانها هم باید از طریق مبعوث شدن پیامبران و تشریح شرایع و توجیه امر و نهی به سوی سعادتشان هدایت شوند، و این نیز صورت نمی‌گیرد مگر اینکه در برابر اعمال نیک پاداشی و در مقابل اعمال زشت کیفری مقرر شود، و چون دنیا برای پاداش و کیفر تنگ است، ناگزیر باید در عالمی دیگر که همان نشئه آخرت است این امر صورت بپذیرد. و اما اینکه چگونه ممکن است انسانها یک بار دیگر زنده شوند، دلیل این امکان نیز در همین نشئه دنیا است، چون در این نشئه دیدند و فهمیدند که آن خدایی که این عالم را از کتم عدم به هستی آورد، و چنین قدرتی داشت، او بر ایجاد بار دومش نیز قادر است: «قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ» (بگو این استخوانهای پوسیده را همان کسی زنده می‌کند که بار اول ایجادش کرد. یس، آیه ۷۹) و این خود برهانی بر امکان معاد بوده و استبعاد منکرین آن رابر طرف می‌کند. کوتاه سخن اینکه: با علم به نشئه دنیا برای انسانها علمی نیز به مبادی این برهان پیدا می‌شود، برهانی که امکان بعث را اثبات می‌کند، و استبعادی را که منکرین نسبت به آن دارند برطرف می‌سازد، پس با اثبات امکان دیگر استبعاد معنایی ندارد.



أَفْرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ ﴿١١﴾ أَأَنْتُمْ تَنْزَرُوهُمْ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ ﴿١٢﴾ لَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَاهُ حُطَامًا فَظَلْتُمْ تَفَكَّهُونَ ﴿١٥﴾ إِنَّا لَمُعْرِضُونَ ﴿١٦﴾ بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ ﴿١٧﴾

ترجمه پیوسته: آیا به آن چیزی که کشت می‌کنید، نگاه کرده‌اید؟ آیا شما آن را می‌رویانید یا ما رویاننده هستیم؟ اگر ما بخواهیم، آن را به صورت خاشاک در می‌آوریم، آن گاه شما از آنچه بر زراعتتان رسیده است حیرت‌زده درباره آن گفت و گو می‌کنید که به راستی که ما زیان‌دیده ایم. نه تنها این، که ما محروم شده‌ایم.

توضیحات: بعد از آنکه منکرین معاد را به کیفیت خلقتشان و تقدیر مرگ و میر در بینشان تذکر داد، و فرمود که: همه اینها مقدمه است برای معاد و جزاء و نیز همه اینها از لازمه‌های ربوبیت خدای متعالی است، از این آیه به بعد شروع می‌کند به شمردن برخی از مهمترین حوایج زندگیشان و به این وسیله ربوبیت خود را برای آنان اثبات می‌کند، و آنها را نسبت به ناسپاسی در برابر این نعمات که از جانب رب است، توبیخ می‌نماید.

ضمیر «هاء» در عبارت «تَنْزَرُوهُمْ» به بذر و یا به زراعت بر می‌گردد، هرچند در سابق کلمه بذر و نیز کلمه زراعت ذکر نشده بود ولی از سیاق و مقام کلام این برگشت ضمیر معلوم است: آیا این شماست که همان [بذرا] را می‌رویانید و رشد می‌دهید به حدی که دانه بدهد؟ (یا اینکه کار شما تنها افشاندن بذر است) و ما افشاننده شما را می‌رویانیم و نمو می‌دهیم، تا به حدی که کامل شود و دانه دهد.

در ادامه در آیه ۶۵ با آوردن «لَوْ نَشَاءُ» چنین می‌فرماید که هیچ چیز دست شما نیست، پس چرا ناسپاسی می‌کنید؟ یعنی اگر نمی‌خواستیم شما را روزی دهیم، و زراعت را به ثمر برسانیم، می‌توانستیم آن را گیاهی به درد نخور کرده، قبل از رسیدن به ثمر بخشکانیم، و با وزش بادهای خرد و متلاشی کنیم.

آن وقت در نتیجه این اقدام بود که از سرنوشت خود تعجب می‌کردید، و از آفتی که به زراعتتان رسیده افسوس می‌خوردید، و ماجرا را برای یکدیگر بازگو نموده، می‌گفتید: «إِنَّا لَمُعْرِضُونَ»، به راستی در غرامت و خسارت سنگینی واقع شدیم، مالمان از دست رفت، و قتمان تلف شد و زحمان هدر گشت، «بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ»، همه اینها به کنار! این را چه کنیم که دیگر به طور کل محروم و ممنوع از رزق و روزی شدیم؛ چیزی نداریم بخوریم و یا بفروشیم و حوایج زندگی خود را فراهم سازیم.

أَفْرَأَيْتُمُ الْمَاءَ الَّذِي تَشْرَبُونَ ﴿١٨﴾ أَأَنْتُمْ أَنْزَلْتُمُوهُ مِنَ الْمُزْنِ أَمْ نَحْنُ الْمُنزِلُونَ ﴿١٩﴾ لَوْ نَشَاءُ جَعَلْنَاهُ أُجَاجًا فَلَوْلَا تَشْكُرُونَ ﴿٢٠﴾

ترجمه پیوسته: آیا در آبی که می‌نوشید، نگاه کرده‌اید؟ آیا شما آن را از ابر نازل کرده‌اید یا ما نازل کننده هستیم؟ اگر می‌خواستیم آن را شور یا تلخ می‌کردیم. پس چرا (برخلاف این نعماتی که تنها از جانب پروردگارتان است) ناسپاسی می‌کنید؟ توضیحات: در آیات (۶۳-۶۷) به مأكولات و خوردنی‌ها اشاره فرمود و در این آیات به نعمت مشروبات احتجاج می‌نماید. براین اساس خدا در دو بند خطاب به انسانهای مترف مطالبی توبیخی همراه با احتجاج و استدلال را بیان می‌فرماید، بعد ناظر به هر دو بند می‌فرماید: «فَلَوْلَا تَشْكُرُونَ».

خدا با ذکر عبارت «لَوْشَاءُ» در آیه (۷۰) می‌خواهد بفرماید که هیچ چیز در اختیار شما نیست، یعنی نازل کردن آب از ابر هم دست شما نیست چون اگر می‌خواستیم آن را شور یا تلخ می‌کردیم و کار دست ماست؛ پس چرا ناسپاسی می‌کنید؟

در بند اول (۶۳-۶۷) عبارت «فَطَلْتُمْ تَفَكَّهُونَ» وجود دارد، ولی در بند دوم (۶۸-۷۰) دوم این عبارت وجود ندارد. دلیل این امر آن است که در کشت و زراعت خود انسان دست دارد و برای همین باید بیشتر متوجه باشد که خودش کارهای نیست ولی انسان در به وجود آمدن آب دخیل نیست و خدا هم در اینجا خیلی تاکید و سختگیری نمی‌کند.

باید توجه نمود که میان سه عبارت «فَلَوْلَا تُصَدَّقُونَ»، «فَلَوْلَا تَذَكَّرُونَ» و «فَلَوْلَا تَشْكُرُونَ» به جهت اسلوب مشابه و محتوای آن تناسبی هست که در بخش جهت هدایتی نکته‌ای پیرامون آن خواهد آمد.

أَفَرَأَيْتُمُ النَّارَ الَّتِي تُورُونَ (۷۱) أَأَنْتُمْ أَنْشَأْتُمْ شَجَرَتَهَا أَمْ نَحْنُ الْمُنشِئُونَ (۷۲) نَحْنُ جَعَلْنَاهَا تَذَكُّرَةً وَمَتَاعًا لِّلْمُقْوِينَ (۷۳)

ترجمه پیوسته: آیا در آن آتشی که می‌افروزید، نگاه کرده‌اید؟ آیا شما درخت آن را می‌رویانید، یا ما رویاننده هستیم؟ ما این آتش را مایه تذکر و برای کسانی که دنبال قوت زندگی انسانی هستند، متاع قرار دادیم.

توضیحات: این «أَفَرَأَيْتُمْ» به طور خاص در دامنه «فَلَوْلَا تُصَدَّقُونَ» و «فَلَوْلَا تَشْكُرُونَ» نیست. چون آتش فراهم‌کننده زمینه‌ای برای بهرمندی بیشتر از مأكولات و مشروبات است، فلذا در عرض آنها قرار نمی‌گیرد. با توجه به این رابطه طولی است که می‌توان آیات (۷۱-۷۳) را در محدوده «فَلَوْلَا تَشْكُرُونَ» و مأكولات و مشروبات قرار داد، وگرنه این بحث در عرض آنها نیست.

در آیه (۷۳) آتش را مایه تذکر و دستمایه‌ای برای مقومین می‌داند. «تَذَكُّرَةً» بودن آتش به این است که انسان توجه داشته باشد که از درخت سبز آتش بوجود می‌آید که هم می‌تواند دلیل و تذکری بر قدرت خدا باشد و هم می‌تواند تذکری باشد بر این که عاقبت انسان می‌تواند آتش باشد. خصوصیت قوت‌بخشی آتش هم بدین خاطر است که آتش مستقیم یا غیر مستقیم، برای قوت بخشیدن به نظام زندگی انسان بکار می‌آید.

فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ (۷۴)

ترجمه پیوسته: پس پروردگار را با استعانت به اسم او تسبیح گوی و منزّه بدار و به پیراستگی از هر عیب و کاستی یاد کن. توضیحات: حرف «فاء» که بر سر این آیه آمده تفریع را می‌رساند، لذا امر به تسبیح، نتیجه و فرع بیان سابق است؛ یعنی حال که چنین است پس تو خدای را با استعانت به نام او تسبیح گوی و منزّه بدار.

این آیه پایان دوره اول سخن با مترفین است و چون کفار با شنیدن بیانات خداوند پیرامون لزوم تصدیق قیامت و معاد و همچنین لزوم بندگی و شکر نعمات پروردگار هم چنان به تکذیب و اتراف خود ادامه دادند، روی سخن را از ایشان برگردانید و متوجه رسول گرامی خود کرد، تا بفهماند این مردم حرف به خرجشان نمی‌رود، لذا دستور می‌دهد تا پیامبر، خدا را از شرکی که مردم می‌ورزند و نیز از تکذیبی که در باره بعث و جزا دارند منزّه بدارد؛ چراکه خدا نه ناتوان از برپایی معاد است و نه از سوی دیگر نیازمند به بندگی و شکر شماسست، این شما هستید که هم نیازمند بندگی او هستید و هم شما هستید که با تکذیب قیامت خسارت می‌بینید.



فَلَا أَقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ (٧٥) وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ (٧٦) إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ (٧٧) فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ (٧٨) لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ (٧٩) تَنْزِيلٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ (٨٠)

ترجمه پیوسته: برای تأکید بر جایگاه قرآن به جایگاههای ستارگان قسم نمی‌خورم و اگر بدانید، همانا آن قسمی عظیم است. آری بی‌تردید آن (چیزی که شما سست می‌پندارید و جدی نمی‌گیرید)، قرآنی گرانبهایه و ارجمند است و در لوحی که از هر گونه تغیر و دگرگونی مصون است قرار دارد، و جز پیراستگان و پاکان هیچ کس به آن دسترسی نخواهد داشت. این قرآن بلندمرتبه از نزد پروردگار جهانیان تنزیل یافته و فرو فرستاده شده است [و به شما به صورت حاضر ارائه گردیده است].

توضیحات: از آنجایی که کفار مسئله وحدانیت خدا را در ربوبیت و الوهیت و همچنین مسأله بعث و جزا را انکار داشتند، و انکار خود را با انکار قرآن که به رسول خدا ﷺ نازل شده و در آن داستان توحید و معاد آمده اظهار می‌داشتند، در حقیقت انکارشان منشعب به دو انکار می‌شد، اول انکار اصل توحید و بعث، دوم انکار قرآنی که مشتمل بر مسأله توحید و بعث است؛ یا به عبارتی توحید و بعثی که قرآن از آن خبر می‌دهد. به همین جهت خدا دو جور با آنان صحبت کرد: اول آنطور که تا قبل از این آمد و دوم (که مرتبط بدین آیات و بعدی‌هاست) به نحوی که در عین اثبات اصل مطلب، کلام‌الله بودن قرآن را نیز اثبات می‌کند، و مسجّل می‌سازد که قرآن کلام خدا و محفوظ نزدش و نازل شده از ناحیه او است، و بالاخره آن را به بهترین وصفی توصیف کرد.

آیه (٧٦) می‌خواهد سوگند قبلی را بزرگ جلوه دهد، و مطلبی را که با آن سوگند (یا سوگند نخوردن) تأکید می‌کرد، بیشتر مورد تأکید قرار دهد. و جمله «إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ» به نوعی، مطلب مورد تأکید سوگند نخوردن سابق است، و ضمیر در آن به قرآنی که از سیاق استفاده می‌شود برمی‌گردد. جمله «فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ» توصیف دوم قرآن است، می‌فرماید: قرآن محفوظ و مصون از هر دگرگونی و تبدیل است، چون در کتابی قرار دارد که ویژگی آن کتاب همین‌طور است و آن کتاب عبارت است از لوح محفوظ. جمله «لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ» صفت کتاب مکنون و لوح محفوظ است، یعنی آن کتاب مکنون که قرآن در آن است از دسترس اغیار و ناپاکان محفوظ است، و به جز پاکان کسی با آن تماس ندارد. به هر تقدیر، کلام در سیاق بزرگداشت امر قرآن است و می‌خواهد قرآن را تجلیل کند.

جمله «تَنْزِيلٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ» وصف دیگری است برای قرآن. پس قرآن کتابی است نازل شده از ناحیه خدا به سوی شما، آن را نازل و در خور فهم شما کرد، تا آن را بفهمید و تعقل کنید، بعد از آنکه کتابی مکنون بود که جز پاکان کسی با آن تماس نداشت. به عبارتی آیه (٨٠) در ارتباط با آیات قبل این پیام را دارد که اگر «تنزیل» خدای جهانیان نبود، هیچ کس جز «الْمُطَهَّرُونَ» به قرآن دسترسی نداشتند. چنین دُرّ گرانبهایی که در کتاب مکنون جایگاه دارد و در آن رتبه کتاب مکنونیش جز مطهرون کسی را قدرت دست یابی به آن و تماس با آن نیست، برای شما از طرف پروردگار جهانیان پایین آمده است.

أَفَمَهَذَا الْحَدِيثِ أُنْتُمْ مُدْهِنُونَ (٨١) وَتَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ أَنَّكُمْ تُكَذِّبُونَ (٨٢)

ترجمه پیوسته: آیا پس چنین سخنی را که از جانب خداست سبک می‌شمیرید و به آن توجه نمی‌کنید و نصیب خود را از آن، تنها این قرار می‌دهید که آن را دروغ بشمارید؟

توضیحات: عبارت «هَذَا الْحَدِيثِ» اشاره به قرآن کریم است. «مُدْهِنُونَ» نقطه مقابل «إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ» در آیه (۷۷) است. چون اگر کسی به قرآن این نگاه را داشته باشد که این سخن متصل به عالم غیب است و جایگاه و پایگاه اصلی این سخن در عالم غیب است و خدا لطف کرده و برای اینکه ما به آن دسترسی داشته باشیم آن را تنزل داده است، هیچ وقت آن را سست و بی پایه نمی‌پندارد و آن را تکذیب نمی‌کند.

فَلَوْلَا إِذَا بَلَغَتِ الْحُلُقُومَ (۸۲) وَأَنْتُمْ حِينِيذٍ تَنْظُرُونَ (۸۴) وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ وَلَكِنْ لَا تُبْصِرُونَ (۸۵) فَلَوْلَا إِنْ كُنْتُمْ غَيْرَ مَدِينِينَ (۸۶) تَرْجِعُونَهَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۸۷)

ترجمه پیوسته: پس چرا آن گاه که جان محتضر به گلو می‌رسد و شما هنگام جان سپردنش او را می‌بینید و ما از شما به او نزدیک تریم ولی شما نمی‌بینید، پس چرا در این هنگام جان آن محتضر را به او باز نمی‌گردانید، اگر راست می‌گویید و به زعم شما رستاخیز حقیقت ندارد و برای شما در برابر اعمالتان جزا و پاداشی نیست؟!

توضیحات: در اینجا با بکار بردن «فاء»ی تفریع می‌فهماند که جمله «لَوْ لَا إِذَا بَلَغَتِ الْحُلُقُومَ» و ادامه‌اش، تفریع بر تکذیب کفار به قرآن و به آنچه قرآن از آن خبر داده -مسأله بعث و جزا- است. می‌فرماید: اگر شما در نفی بعث راه صحیحی رفته‌اید، و در انکار این قرآن که شما را از بعث خبر می‌دهد روش درستی دارید، پس جان محتضری را که دارد می‌میرد و تا حلقوم او رسیده، به او برگردانید؟ شما می‌گویید که جزایی در کار نیست و این طور نیست که ما در قبال کارها و اعتقاداتی که داریم، جزایی ببینیم. پس حال که اینطور است اگر راست می‌گویید، کسی که در حال مرگ است را برگردانید! شاید در نگاه اول به نظر برسد که این دو مطلب به هم ربطی ندارد، ولی منظور این است که اگر نتوانستید محتضر را برگردانید، نمی‌توانید تعیین کننده باشید که جزا هست یا نیست، کسی را شایستگی اظهار نظر درباره عوامل پس از مرگ وجود دارد که کنترل مرگ در دست اوست.

ضمیر مؤنث در جمله «بَلَغَتِ» به نفس برمی‌گردد و کلمه «لَوْلَا» تحریک را می‌رساند، البته تحریک به کاری که شنونده از عهده آن بر نمی‌آید، تا به این وسیله او وادار به تسلیم در برابر ادعای متکلم شود.

«فَلَوْلَا» در آیه (۸۶) تکرار و تفصیل «فَلَوْلَا»ی قبلی در آیه (۸۳) است و این تکرار به خاطر تأکید است. جمله «تَرْجِعُونَهَا» مدخول «لَوْلَا» است، و اگر جمله بصورت معمولی خودش نوشته شود، این‌طور است: «فلولا ترجعونها اذا بلغت الحلقوم، ان كنتم غير مدینین؛ ان كنتم صادقین»- اگر راست می‌گویید که جزایی در کار نیست، پس چرا جان او را که به حلقوم رسیده بر نمی‌گردانید».

این مجموعه آیات می‌خواهد بفرماید ای انسانی که مرگت می‌رسد و گریزی برای نجات از دست مرگ نداری! چطور خبر به این مهمی را که قرآن برای تو آورده است، جدی نمی‌گیری؟!

فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ (۸۸) فَرَوْحٌ وَرَيْحَانٌ وَجَنَّةُ نَعِيمٍ (۸۹)

ترجمه پیوسته: ما جان او را می‌ستانیم؛ پس اگر از مقربان باشد، پاداش او راحتی و رهایی از هر اندوهی، و بهشتی پر نعمت است.



توضیحات: ضمیر «گان» به شخص محتضر بر می‌گردد، که بعد از حالت احتضار می‌میرد، و مردنش از سیاق کلام فهمیده می‌شود، و مراد از مقربین همان سابقون مقربون است که در اول سوره درباره آنان می‌فرمود.

توضیح این قسمت چنین است که یا مرگ دست شماسات و خود شما هم تعیین کننده جزا هستید، پس می‌توانید تعیین کنید که جزا نباشد؛ در غیر این صورت مرگ در دست من است و شما فقط محتضر را نگاه می‌کنید و من از شما به او نزدیکتر هستم و بردن او به دست من است، پس من هم این طور تصمیم دارم که اگر آن محتضر از مقربین باشد جزای خوبی‌هایش این خواهد بود که از هر هم و غمی و درد و المی راحت است، و رزقی از رزق‌های بهشتی دارد، و بعد از مردن هم از جنت نعیم برخوردار است.

وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ أَصْحَابِ الْيَمِينِ ﴿٩١﴾ فَسَلَامٌ لَّكَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ ﴿٩١﴾

ترجمه پیوسته: و اگر از اصحاب دست راست [آن نیکبختان و خجستگان] باشد، از سوی دوستان و همدمان تو که همه از اصحاب دست راستند، برای تو جز خیر و سلامت نیست.

توضیحات: درباره «لام» در کلمه «لَكَ» چند احتمال هست اما یکی از آنها این است که لام اختصاص ملکی باشد، یعنی از اصحاب یمین - که همه قرینان تو و رفقای تو هستند - به تو جز خیر و سلامت نخواهد رسید.

وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمَكْذِبِينَ الضَّالِّينَ ﴿٩٢﴾ فَنُزُلٌ مِّنْ حَمِيمٍ ﴿٩٣﴾ وَتَصْلِيَةٌ جَهِيمٍ ﴿٩٤﴾

ترجمه پیوسته: و اما اگر آن کسی که جانش را می‌ستانیم از کسانی باشد که حق را دروغ انگاشته و گمراه بوده‌اند، با آبی جوشان پذیرایی خواهد شد و به آتش سوزان دوزخ در خواهد آمد.

إِنَّ هَذَا لَهُوَ حَقُّ الْيَقِينِ ﴿٩٥﴾

ترجمه پیوسته: قطعاً این سخن که درباره گروه‌های سه‌گانه یادآور شدیم، راست و درست است و شک و تردیدی در آن نیست.

فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ ﴿٩٦﴾

ترجمه پیوسته: پس به نام پروردگار با عظمت خودت تسبیح کن.

توضیحات: اعتقادی که آنها دارند، بعید پنداشتن معاد است که این اعتقاد می‌تواند ناشی از ضعیف پنداشتن خدا باشد و یا نقص در علم خدا و ... و این مطلب مقتضی تسبیح است. مطلب دیگر که وجه آمدن تسبیح در این آیه را بیان می‌کند این است که اینها خدا را بندگی نمی‌کنند و تسبیح می‌آید که بفهماند که آن کسی که در عدم بندگی خدا، متضرر می‌شود، خود شما هستید و به خدا هیچ ضرری نمی‌رسد. پس دعوتی که در سوره وجود دارد - دعوت به تصدیق معاد و دعوت به بندگی و شکر - هر کدام به نحوی، مقتضی تسبیح هستند.

### • بخش سوم: قسمت بندی سوره

قسمت اول: آیات ۱-۴۸

قسمت دوم: آیات ۴۹-۷۴



از آیه (۴۹) به بعد معرفی اصناف سه گانه نیست، بلکه مخاطب قرار دادن یکی از آن اصناف سه گانه است. یعنی در مقام هدایت گروه سوم بر می آید. در نگاه اول به لحاظ لفظی «قُلْ إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ» به شبهه آیات (۴۷) و (۴۸) جواب می دهد و این شدت مناسبتی که بین آخر کلام اول با ابتدای کلام دوم وجود دارد جدا کردن کلام را سخت می کند، اما توجه به این معنا که سیر مفهومی کلام اول معرفی اصناف سه گانه است، ولی سیر جدید، خطاب و عتاب به صنف سوم است، نشان می دهد که کلام از این آیه آغاز می شود (هرچند که از لوازم آن، معرفی این گروه هم هست). نکته دیگر آنکه پاسخی که در آیات (۴۷) به بعد به اعتقاد غلط آنها داده می شود در دنیاست لذا به لحاظ ظرف هم، ظرف این آیات غیر از ظرف آیات قبلی است که ظرفشان قیامت بود.

قسمت سوم: آیات ۷۵-۹۶

## • بخش چهارم: جهت هدایتی هر قسمت از سوره

### جهت هدایتی قسمت اول:

مطلب اول شامل سه آیه اول بود و مطلب دوم هم در ادامه «إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ» است، و توضیح بیشتر می دهد و ادامه آیات هم شرح بیشتری بر «ازواج ثلاثة» ارائه می کند. اول این کلام، مخاطب را به یک مطلب کلی مبهمی می رساند که «ازواج ثلاثة» ای با نامهای «أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ»، «أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ» و «السَّابِقُونَ» وجود دارد و او را منتظر نگه می دارد تا اینکه با «أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ» به توصیف این سه گروه می پردازد.

از میان آیات این کلام، آیاتی که به فضای سخن را تصریح می کند عبارت است از آیات (۴۵-۴۸). آیات (۱-۲) هم نشان می دهد که در فضای سخن این کلام، وقوع قیامت کذب قلمداد می شود؛ همان بحثی است که در فضای اصحاب شمال وجود دارد. اشتراک میان این فراز با فراز مربوط به اصحاب شمال نشان می دهد که در این کلام، گروه سوم مد نظر هستند، و اگر هر سه گروه مد نظر بودند، آوردن «لَيْسَ لَوْقَعَتِهَا كَاذِبَةٌ» جالب نبود. لذا خدا با کسانی صحبت می کند که قیامت را دروغ می پندارند. از آیات (۴-۱۰) هم این درک می شود که رتبه بندی موجود جامعه، چیزی بر خلاف این آیات است. یعنی خدا می فرماید، انسانها در قیامت به سه گروه «السَّابِقُونَ»، «أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ» و «أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ» تقسیم می شوند، اما الآن و در این دنیا معیار تقسیم بندی این گونه نیست، بلکه معیار تقسیم بندی انسانها میزان برخورداری آنها از اموال و دارایی ها است.

به عنوان جمع بندی فضای سخن این کلام می توان گفت که مخاطبان این کلام مترفند یعنی در نعمات فراوان الهی غوطه می خورند و بر شکستن پیمان بزرگ، بندگی و یکتاپرستی اصرار می ورزند؛ حشر پس از مرگ را بعید دانسته و واقعه قیامت را دروغ می پندارند. پس در این کلام مقصود کسانی هستند که چون مترفند، گرفتار دو اشتباه بزرگ مذکور شده اند. رکن اصلی فضای سخن مترف بودنی است که منتهی به دو خروجی غلط شده است. اینها چون مترفند، متعنمند، و هر چه که می خواهند در اختیار دارند، نمی خواهند در چهارچوبهایی که خدا معین کرده است، محدود شوند و می خواهد از این پیمان خارج شوند. رابطه بین شکستن پیمان بندگی و تکذیب قیامت نیز بدین ترتیب روشن می شود.

با توجه به آنچه که از فضای سخن گفته شد، اگر در قدم اول از وقوع قیامت صحبت کرد، هشدار می دهیم مترفین بود که قیامت را تکذیب نکنند، اگر در قدم دوم به توصیف اصناف سه گانه پرداخت، باز هم تبشیر و اندازی بود در جهت بازسازی انسان،



از وضعیتی که دارد. در این کلام استدلالی بر قیامت ارائه نمی‌شود و اتفاقاً به جای استدلال بر قیامت، عیش و نوش «السَّابِقُونَ» و طرب «أَصْحَابُ الْيَمِينِ» را به تصویر می‌کشد و به اصحاب شمال هم می‌فرماید که تویی که لذات محدود دنیا را انتخاب کرده‌ای در آن روز یک سایه خنک به دست نمی‌آوری، و آب خنکی پیدا نمی‌کنی. پس این کلام «هشدار، تبشیر و انذار در جهت بازداري مترفين است؛ مترفینی که پیمان بزرگ یکتاپرستی و بندگی را می‌شکنند و حشر پس از مرگ را دروغ می‌انگارند». آری، قیامت واقع می‌شود و انسانها را در سه رتبه، طبقه‌بندی می‌کند: اول سابقون که به جزای اعمالشان در بالاترین درجه غرق در نعمات ناب الهی خواهند بود؛ دوم اصحاب یمین که در رتبه پس از سابقون در میان نعمات الهی غوطه‌ور خواهند بود؛ سوم اصحاب شمال، همان مترفینی که پیمان بزرگ یکتاپرستی و بندگی را می‌شکستند و حیات پس از مرگ را دروغ می‌انگاشتند و به همین جرم در عذاب خواهند بود.

### جهت هدایتی قسمت دوم:

در کلام دوم هم با صنف سومی که مترفند، و پیمان بندگی می‌شکنند و قیامت را تکذیب می‌کنند، صحبت می‌کند. با این تفاوت دقیق که این گروه بهرمنند از مأكولات و مشروباتند، ولی شکر نمی‌کنند و در فراز قبلی هم فرمود که آنها تصدیق نمی‌کنند. پس فضای سخن این کلام با کلام قبلی یکی است اما تفاوت ظریفی بین این دو وجود دارد. در هر دو کلام مترف بودن بستر بود و تکذیب حیات پس از مرگ وجود داشت، ولی در کلام اول شکستن پیمان بندگی مطرح بود و در ادامه آن در کلام دوم، ناسپاسی در برابر ولی نعمت بیان شد و ناسپاسی به این معناست که انسان نعمت خدا را می‌خورد و می‌نوشد، ولی غیر او را بندگی می‌کند.

علت اینکه خدا در این آیات، صنف سوم را مخاطب قرار می‌دهد، این است که صنف سوم احتیاج به هدایت و انذار و راهنمایی و هشدار دارد؛ چون وضعیت صنف سوم نگران کننده است و اگر بیدار نشوند، عاقبتشان تباه می‌شود. در گام اول صحبت با این صنف تهدید می‌کند و می‌فرماید که راحت تکذیب قیامت نکنید، بدانید که قیامت حتماً خواهد آمد و در آن موقع است که شما شکم خود را از زقوم پر خواهید کرد. با این تهدید اولیه زمینه کرنش در برابر خدا بوجود می‌آید.

در گام بعدی خدا برای درمان این مترفین اول تکذیب قیامت را با دلیل و احتجاج در هم می‌شکند. چون اگر وجود قیامت جدی باشد، نمی‌شود بندگی نکرد. بعد هم در ادامه آنها را نسبت به ناسپاسی در برابر نعمات رب، توبیخ کرده و کمک می‌کند تا انسان در برابر خدا شکرگزاری بکند. لذا اول می‌فرماید «فَلَوْلَا تُصَدِّقُونَ» (و همان طور که گذشت «فَلَوْلَا تَذَكَّرُونَ» در ذیل «فَلَوْلَا تُصَدِّقُونَ» و توضیح آن است) و بعد می‌فرماید «فَلَوْلَا تَشْكُرُونَ».

جمع‌بندی جهت هدایتی این کلام را می‌توان اینطور بیان نمود: «هشدار و انذار و احتجاج در جهت بازداري مترفینی که می‌خورند و می‌نوشند و نسبت به ولی نعمت خویش ناسپاسند». توضیح آنکه: همه شما گمراهان مکذب، محشور و متناسب با خوردن و نوشیدن عذاب می‌شوید؛ دست از تکذیب بردارید و قیامت را تصدیق کنید و از ناسپاسی در برابر ولی نعمت خود دست بردارید.

## جهت هدایتی قسمت سوم:

به خاطر اینکه مخاطب سوره عوض نشده است، حتی در هیچ جای سوره مسئله جدیدی از مخاطب را مطرح نمی‌کند. در این کلام هم مخاطب با قبل یکی است. لذا فضای سخن این قسمت هم حاکی از وجود کسانی است که مترفند اما پیام قرآن کریم را جدی نمی‌گیرند و آن پیام بلند را تکذیب می‌کنند و همینطور دلبسته دنیا شده‌اند و حساب و جزای پس از مرگ را باور نمی‌کنند.

دور اول سخن گفتن با اصحاب شمال و مترفین در کلام قبل با انذار شروع شد و با احتجاجاتی (که با « أَفَرَأَيْتُمْ » شروع می‌شد) ادامه یافت و در آیه (۷۴) تمام گردید. از آیه (۷۵) به بعد دور جدید سخن گفتن با مترفین را با بحث جایگاه قرآن آغاز می‌کند و تا آخر سوره ادامه می‌دهد.

سیر بحث دور دوم خداوند با مترفین بدین بیان است که قرآن کریم، حقیقتی نازل شده از سوی پروردگار جهانیان است و جایی برای تکذیب آن نیست. لازم بذکر است مترفین آنچه که از قرآن تکذیب می‌کنند، ادعای قرآن مبنی بر مدین بودن است، چون تا اینجای سوره، قرآن ادعایی کرد که شما مدینید (آیات ۷-۱۰)، بعد یکی یکی توضیح داد که همه این گروهها مدین هستند. یعنی قرآن یک تصویری از مدین بودن و مجزی بودن ارائه داد، ولی اینها نمی‌خواهند قبول کنند و در این امر ادهان نشان می‌دهند. به عبارتی اینها قرآن را در این ادعا که می‌فرماید شما جزا داده می‌شوید، تکذیب می‌کنند. لذا در ادامه می‌فرماید اگر شما مترفین، منکر جزای پس از مرگ هستید، جلوی مرگ را بگیرید! بدانید رهایی از جزا، راهی جز ایستادن در برابر مرگ ندارد! چون اگر از دروازه مرگ عبور کنید، به حسب اصناف سه‌گانه با شما برخورد خواهد شد. این مرحله در واقع آخرین مرحله از دعوت به اصلاح است، یعنی اگر کسی این مطلب را هم شنید و برگشت، باید منتظر بماند تا قیامت برسد. لذا این کلام در مقام «تأکید و احتجاج هشدار آمیز در جهت بازداري مترفینی است که پیام قرآن را جدی نمی‌گیرند، بلکه تکذیب می‌کنند؛ دلبسته دنیا شده‌اند و جزای پس از مرگ را باور ندارند».

## • بخش پنجم: جهت هدایتی سوره

در فضای سخن سوره پیش زمینه مترف بودن باز هم هست و این فضا چند محور دارد:

۱- می‌خورند و می‌نوشند و نسبت به ولی نعمت خویش ناسپاسند و بر شکستن پیمان بزرگ یکتاپرستی و بندگی اصرار می‌ورزند (چون بندگی نقطه مقابل ناسپاسی است).

۲- دلبسته دنیا شده‌اند و حشر پس از مرگ را بعید دانسته و واقعه قیامت و حساب و جزای پس از مرگ را دروغ می‌پندارند و پیام قرآن کریم را هم جدی نمی‌گیرند و تکذیب می‌کنند.

بنابراین کل سوره در مقام «هدایت مترفینی است که ناسپاسی کرده و پیمان یکتاپرستی و بندگی را می‌شکنند و براین اساس حیات و حساب پس از مرگ را تکذیب می‌کنند».

